شریعتی و مارکسیسم

ارواند آبراهامیان

یادداشت سردبیر:

بیست و نهم خرداد،سالگرد دکتر علی شریعتی(1312 -1356)یکی از مؤثرترین چهره‏های روشنفکری دینی در عالم اسلام است. شریعتی از نوادر فرهنگی و سیاسی ایران در قرن اخیر بود و تأثیرگذاری او در ذهن و زبان روشنفکران دینی،در بسیج نسل جوان دهه‏ی 1350 و در نتیجه در زمینه‏سازی انقلاب اسلامی 1357 انکار نشدنی‏ست.

شریعتی،یکی از آن دست شخصیت‏هاست که کسی او را یا به شیوه‏ی‏ مرید و مرادی دوست دارد،یا عظیم دشمن می‏دارد.کسانی که او را از نزدیک ندیده و آثار او را خوانده‏اند،او را بزرگ می‏شمارند؛بعضی کسان‏ که او را مخصوصا از زاویه‏ی دید رسمی و اداری دیده‏اند(و از جمله‏ی‏ آن‏هاست دکتر جلال متینی،رییس دانشکده و دانشگاهی که دکتر شریعتی‏ در آن‏جا تدریس می‏کرد)گفته‏اند که او درجه‏ی دکتری نداشت.از عهده‏ی تدریس برنمی‏آمد و...بسیاری،شریعتی را مروّج مارکسیسم‏ اسلامی و جمعی مبلّغ وهابیت انگاشته‏اند و

دکتر حمید عنایت،استاد علوم سیاسی و مترجم قدر اول که خود اهل‏ نظر و داوری بود،در کتاب معروف اندیشه‏ی سیاسی در اسلام معاصر نوشته است:

«علی شریعتی،محبوب‏ترین و مردمی‏ترین مبلغ رادیکالیسم اسلامی،که‏ هم معلم بود،هم سخنران و هم نظریه‏پرداز،نفوذی در ایران جدید داشته‏ که هیچ متفکر مسلمان دیگری در هیچ نقطه از جهان اسلام نداشته است.» (عنایت،حمید،اندیشه‏ی سیاسی در اسلام معاصر،ترجمه‏ی بهاء الدین خرمشاهی،تهران، خوارزمی،1362،ص 268)

صرف‏نظر از این نفی و اثبات‏ها،آن‏چه انکار کردنی نیست،تأثیر ژرف‏ دکتر شریعتی بر بازشناسی و بازسازی تفکر شیعی و تأثیر آن‏ها بر روی‏ ذهن و زبان روشنفکران مذهبی در سال‏های پیش از انقلاب اسلامی 1357 است.کتاب‏شناسی توصیفی دکتر علی شریعتی(تألیف محمد اسفندیاری، قم،خرّم،1377،480 ص)،نشان‏دهنده‏ی آن است که به احتمال قوی در زبان فارسی درباره‏ی دکتر شریعتی بیش از هر شخصیت دینی-فرهنگی‏ دیگر در عصر پهلوی‏ها،به‏طور خودجوش و بدون تهدید و تطمیع مطلب‏ نوشته شده است.در مثل،صاحب این قلم مقاله‏یی در شرح احوال یکی از محبوب‏ترین مراجع تقلید شیعه(یعنی آیت اللّه سید ابو الحسن اصفهانی)،به‏ سفارش دایره المعارف بزرگ اسلامی نوشت که در آن دایره المعارف چاپ‏ شده است.امّا استقصای تام در این باب نشان داد که منابع مشتمل بر شرح‏ احوال و آثار این مرجع بزرگ جهان تشیّع،شاید به چهل مدخل جدی نرسد. از این رهگذر،شریعتی را باید در ردیف سید جمال الدین اسد آبادی و محمد اقبال لاهوری،از مصلحان قرن اخیر،شناسایی کرد که به زبان‏های‏ مختلف،کتاب‏ها و مقاله‏های بسیار در حق وی نوشته شده است.

آری،نه تنها بعضی از محققان و صاحب نظران علوم اجتماعی،بلکه‏ هم‏چنین تشکیلات سیاسی و امنیتی رژیم پهلوی،شریعتی و اتباع او را «مارکسیست اسلامی»می‏خواندند.به همین دلیل،ما در این‏جا نقل‏ نوشته‏یی را از دکتر ارواند ابراهامیان(به ترجمه‏ی حمید احمدی)در این‏ خصوص بی‏مناسبت نمی‏دانیم:

در وهله‏ی اول،دیدگاه شریعتی در قبال مارکسیسم‏ متناقض به نظر می‏آید.گاهی شدیدا به محکوم کردن آن‏ می‏پردازد،و گاهی نیز در جای دیگر مفاهیمی را از آن‏ آزادانه به عاریه می‏گیرد.این تناقض ظاهری،باعث می‏شد که بعضی‏ها او را از نظر سیاسی ضدّ مارکسیسم قلمداد کنند،دیگران تصور می‏کردند که او مارکسیستی‏ست که‏ عقاید واقعی خود را تحت پوشش اسلام پنهان می‏دارد، افراد دیگری هم بودند که او را یک فرد مبهوت و یک‏ روشنفکر متحیّر معتقد به خط سوم قلمداد می‏کردند.

این تناقض ظاهری،هنگامی برطرف می‏شود که‏ بدانیم از نظر شریعتی سه مارکس،و بنابراین سه تعبیر مارکسیستی جداگانه وجود دارد.2

1-مارکس جوان،قبل از همه،یک فیلسوف منکر وجود خدا بود که از ماتریالیسم دیالکتیک حمایت کرده و منکر لاهوت،روح و مبدأ معاد می‏شد.به گفته‏ی شریعتی‏ این جنبه‏ی مارکس از سوی سوسیالیست‏ها و کمونیست‏های اروپایی بیش از حد بزرگ شد،زیرا آن‏ها برای مبارزه با کلیساهای ارتجاعی خودشان،خودبه‏خود تمامی اشکال مذهب را تقبیح می‏کردند.

2-مارکس دوم،مارکس کامل و رشد یافته بود که‏ به عنوان یک دانشمند اجتماعی فاش می‏ساخت که‏ چه‏گونه فرمانروایان به استثمار زیر دستان و محکومان خود می‏پردازند.چه‏گونه قوانین«جبر تاریخی»-و نه«جبر اقتصادی»-عمل می‏کنند و به چه طریق روبنای هر کشور و بویژه ایدئولوژی و نهادهای سیاسی غالب آن،بر زیربنای اقتصادی آن اثر متقابل دارد.

3-مارکس سوم،مارکس مسن‏تر و اساسا سیاستمداری بود که یک حزب انقلابی خلق کرد و غالبا پیش‏بینی‏هایی می‏کرد که از نظر سیاسی مقتضی بود،امّا مسلما با متدولوژی اجتماعی او مطابقت نمی‏کرد.به‏ گفته‏ی شریعتی،این نوع مارکسیسم«مبتذل»در نهایت‏ باعث بدنامی و بی‏اعتباری مارکسیسم«علمی»می‏گردید. از نظر او،انگلیس موضوعات عمده و اصلی را تحریف‏ می‏کرد.احزاب طبقه‏ی کارگر،همراه رشدشان،«نهادینه» و«بوروکراتیک»می‏شوند.و استالین جنبه‏های خاصی از مارکس جوان و پیر را به زبان مارکس کامل و رشد یافته برگزید تا مارکسیسم را به سطح عقیده‏یی جزمی درآورد که هیچ چیز را به جز ماتریالیسم تنگ نظرانه‏ی اقتصادی قبول نداشت.

شریعتی از این سه نوع مارکسیسم،نوع اول و سوم را به صراحت رد می‏کرد.امّا بسیاری از نظریات مارکس دوم را می‏پذیرفت.او تأکید می‏کرد که‏ انسان بدون داشتن مقداری اطلاع از مارکسیسم،نمی‏تواند تاریخ و جامعه را درک کند.او با این نظر موافق بود که جامعه به یک پایگاه اجتماعی- اقتصادی و یک رو بنای سیاسی-ایدئولوژیک تقسیم می‏شود.او حتا موافق بود که اغلب مذاهب را باید در مقوله‏ی دوم قرار داد،چون فرمانروایان با دادن‏ وعده‏های آن جهانی،به تخدیر ذهن توده‏ها می‏پرداختند.او این نظر را قبول داشت که تاریخ بشری،تاریخ مبارزه‏ی طبقات بوده است.به گفته‏ی خود او،از دوران قابیل و هابیل،بشر در دو اردوگاه متضاد قرار گرفته است:در یک‏ طرف مستضعفین و مردم در طرف دیگر مستکبرین یا فرمانروایان قرار گرفته‏اند.او هم‏چنین این نظریه را رد می‏کرد که مارکس انسان را یک حیوان‏ بدگمان،خودپرست و بی‏علاقه به آرمان‏ها قلمداد می‏کرده است.شریعتی حتا مارکس را می‏ستود،زیرا کمتر از اغلب«ایده‏آلیست‏های خودپسند و مؤمنان‏ به اصطلاح مذهبی»،«ماتریالیست»بود.

امّا شریعتی مارکسیسم بود«نهادینه شده»ی احزاب رسمی کمونیستی را رد می‏کرد.او مدعی بود که احزاب مذکور شوق انقلابی خود را از دست داده و در برابر قانون آهنین بوروکراسی،سر تسلیم فرود آورده‏اند.او این احزاب را مورد انتقاد قرار می‏داد،چون حاضر به پذیرش این واقعیت نبودند که مبارزه‏ی عصر حاضر،نه مبارزه میان سرمایه‏داران و کارگران،بلکه مبارزه میان امپریالیست‏ها و جهان سوم است.او هم‏چنین احزاب کمونیست و سوسیالیست اروپا را متهم می‏کرد که به جنبش‏های آزادی‏بخش ملی نظیر الجزایر،تونس و ویتنام،کمک‏ نمی‏کنند.

شریعتی در نقد جنبش کمونیستی،مسایلی علیه حزب توده،سازمان‏ مارکسیستی عمده‏ی ایران،مطرح می‏سازد.او می‏گفت که حزب توده بدون‏ توجه به این مسأله که ایران،برخلاف اروپا،رنسانس،اصلاح،انقلاب صنعتی و گذار به سرمایه‏داری را طی نکرده،بلکه با«شیوه‏ی تولید آسیایی»بیشتر انطباق داشته،درصدد بود مارکسیسم را به‏طور اتوماتیک در جامعه‏ی ایران‏ پیاده کند.او هم‏چنین مدعی بود که حزب توده نتوانسته مارکسیسم واقعی را به عموم تعلیم دهد و حتا آثار کلاسیکی نظیر کتاب سرمایه را به فارسی‏ ترجمه نکرده است.بلکه در عوض،با انتشار نشر آثار جنجال برانگیزی نظیر مفهوم ماتریالیستی انسانیت،ماتریالیسم تاریخی و عناصر ماده،با احساست مذهبی کشور به خصومت برخاسته است.

به‏هرحال،مخالفت شریعتی با حزب توده و مارکسیسم،به تماس‏های‏ مستقیم قبلی او با فرانتس فانون مربوط می‏شود.از نظر مارکسیست‏های‏ کلاسیک،ناسیونالیسم،ابزار طبقه‏ی حاکم برای دور کردن توده‏ها از سوسیالیسم و انترناسیونالیسم به حساب می‏آید.از نظر شریعتی،خلق‏های جهان‏ سوم نمی‏توانند امپریالیسم را شکست بدهند،بر از خود بیگانگی اجتماعی فائق‏ آیند و بدون از دست دادن مناعت طبع خود،به اخذ تکنولوژی غرب بپردازند؛ مگر اینکه در وهله‏ی اول میراث ملی و فرهنگ مردمی خود را بازیابند.

او در یک سلسله سخنرانی تحت عنوان«بازگشت»،به طرح این مسأله‏ پرداخت که روشنفکران ایرانی باید ریشه‏های ملی خود را بازیابند و این ریشه‏ها در اسطوره‏ی نژاد آریایی نهفته نیست،زیرا این‏ اسطوره‏شناسی،توده‏ها را بی‏حرکت نگاه می‏دارد،بلکه در تشیّع یافت می‏شود که در بیش‏تر بخش‏های فرهنگ‏ مردمی سیطره دارد.3

مسأله‏ی مهم این است که شریعتی در عقایدش از یحث‏های شدید روحانیون علیه چپ مبنی بر این‏که‏ مارکسیست‏ها ملحد و کافر هستند و کافران ضدّ اخلاق، فاسد،گناهکار و شریر می‏باشند،استفاده نکرد.او برعکس، در بحث از مارکسیسم می‏گفت:مسلمان واقعی بودن،به‏ داشتن اعتقاد فردی به خدا،روح و زندگی اخروی بستگی‏ ندارد،بلکه بیش‏تر به در پیش گرفتن«عمل صحیح در راه‏ ایمان»متکی‏ست.شریعتی می‏گوید:«کفر را در قرآن نگاه‏ کنید،همواره تعریف کفر و دین تعریف به عمل است،نه‏ تعریف به ذهنیت.«ارأیت الذی یکذب الدین»،دیدی‏ آدمی را که اصلا تکذیب دین می‏کند،یعنی مذهب را نفی‏ می‏کند.خوب چه کسی‏ست که مذهب را نفی می‏کند؟آن‏ کسی که متافیژیک را نفی می‏کند؟خدا را نفی می‏کند؟ روح را نفی می‏کند؟قیامت را نفی می‏کند؟این‏ها را تکذیب می‏کند؟عقیده به این‏ها ندارد؟خیر!تمام تعریف‏ در این سوره،تعریف به عمل است.»4

پی‏نوشت‏ها

(1)-(2)-برای یافتن نظریات شریعتی در مورد مارکسیسم،نگاه کنید به: علی شریعتی،جبر تاریخ،(ب.ن،1352)،صص 70-75؛بازگشت‏ (ب.م،1356)،صص 70-161.

(3)-علی شریعتی،بازگشت،ص 49.

(4)-علی شریعتی،اسلام‏شناسی(2)،مجموعه آثار 17،قلم،تهران، 1362،ص 155.